

حضور ایمان در این تاریخ

باسمه تعالی

به سرّ جامِ جمِ آنکه نظر توانی کرد  
 که خاکِ میکده کُحلِ بَصَرِ توانی کرد  
 مباش بی میّ و مُطرب که زیرِ طاقِ سپهر  
 بدین ترانه غم از دل به در توانی کرد  
 گلِ مرادِ تو آنکه نقاب بکُشاید  
 که خدمتش چو نسیمِ سحر توانی کرد  
 گدایی در میخانه طُرفه اکسیریست  
 گر این عمل بکنی، خاکِ زر توانی کرد  
 به عزمِ مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی  
 که سودها کنی از این سفر توانی کرد  
 تو کز سرایِ طبیعت نمی روی بیرون  
 کجا به کویِ طریقت گذر توانی کرد  
 جمالِ یار ندارد نقاب و پرده ولی  
 غبارِ ره بِنشان تا نظر توانی کرد  
 بیا که چارهٔ ذوقِ حضور و نظمِ امور  
 به فیضِ بخشی اهلِ نظر توانی کرد  
 ولی تو تا لبِ معشوق و جامِ می خواهی  
 طمع مدار که کارِ دگر توانی کرد  
 دلا ز نورِ هدایت گر آگهی یابی  
 چو شمع، خنده زان ترکِ سر توانی کرد  
 گر این نصیحتِ شاهانه بشنوی حافظ  
 به شاهراهِ حقیقت گذر توانی کرد

به سرّ جامِ جمِ آنکه نظر توانی کرد      که خاکِ میکده کُحلِ بَصَرِ توانی کرد

جناب حافظ خطاب به انسان می فرماید زمانی می توانی به سرّ سویدای جانت که همان جامِ جم و یا باطن اصیل آدمی است، نظر کنی که خاکِ میکده را سرمه چشم گردانی. و این حکایت انسانی است که بنا دارد ماورای کثرات، خود را در حضوری دنبال کند که در نسبت با حقیقت و شور معنویت، نگاه خود را به امور به نگاه دیگری تبدیل کند که آن نگاه، نگاه اهل دنیا نیست، نه تنها نگاه و بینایی بصر خود را باید منور به میکده عبوراز خودبینی ها و حضور ذیل اراده الهی بگرداند، بلکه باید خاکِ آن میکده حضور را که کمترین نحوهٔ حضور است، سرمهٔ چشم خود گرداند؛ حاکی از آن که دل را به حضوری بسپارد که تنها به شور و شیدایی بودن در «هستی» و یا «وجود» پیش می آید، آزاد از هر کثرتی و ماهیتی.

مباش بی میّ و مُطرب که زیرِ طاقِ سپهر      بدین ترانه غم از دل به در توانی کرد

می‌فرماید زندگی آن‌گاه به معنای واقعی زندگی است که انسان با تمام وجود و به طور مستمر خود را در اصیل‌ترین حضور دنبال کند که همان استقرار در هستی بیکرانه است و در این میدان کسانی باید مد نظر باشند که با شخصیت خود شور زندگی را به انسان متذکر می‌شوند. تنها در چنین حضوری و با قرار گرفتن در چنین جهانی است که به یک معنا همه چیز در نزد انسان است و لذا جایی برای غم نمی‌ماند. مانند شور و شیدایی بسیجیان و حزب الله و رزمندگان حماس در این تاریخ در زیر طاق سپهر که این جهان است.

### گلِ مرادِ تو آنگه نقاب بگشاید      که خدمتش چو نسیمِ سحر توانی کرد

آری! وقتی گلِ مرادِ تو که همان حضور در باطن اصیلات می‌باشد، نقاب می‌گشاید که مانند نسیمِ سحری که نداهای بی‌صدا دارد؛ دل را با مواجهه با بشارت‌های شهدا مدد کنی، که این بهترین مدد است به خود، به عنوان جام جمی که تنها در حضور با خود در عین ربط به حقیقت «وجود» برای انسان پیش می‌آید. نسبتی از جنس نسیمِ سحر که نفحاتی را بر جان انسان می‌دمد، باید پیش آید که ما باشیم و توجه به «بودنی» که عین ربط است به حضرت محبوب و نه چیز دیگر.

### گدایی در میخانه طرفه اکسیری ست      گر این عمل بکنی، خاک زر توانی کرد

در راستای حضوری که عین ربط به حقیقت است، آنچه در این میان ظاهر می‌شود به حکم: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» درک فقری است که عین گشوده شدن به تجلیات الهی است. حال اگر تو را همت نظر به چنین فقری است که تنها و صرفاً در معرض تجلیات الهی قرار می‌گیری، مطمئن باش کم‌ترین مخلوق که خاک باشد، برای تو همچون زر ارزشمند خواهد بود زیرا هر چیزی در میدان توحید به حکم: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» برای انسان آینه ظهور انوار اسماء الهی است. آیا سودی از این طرفه اکسیر و کیمیایی شگفت‌انگیزتر برای حضور در کشور عشق، ممکن است؟

### به عزمِ مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی      که سودها کنی از این سفر توانی کرد

با توجه به آنچه گفته شد یک راه و یک سفر بیشتر در میان نمی‌ماند و آن دل سپردن به سوی حقیقت است به جای مشغول شدن به آنچه غیر از این دل سپردن است. در این مسیر است که آینده، آینده دیگری است غیر از آینده‌ای که همواره از سرمایه عمر کاسته می‌شود، بدون آن که حضوری معنوی پیش آید و افقی گشوده شود. حال مائیم و آن دل سپردن‌هایی که سید حسن نصرالله و یحیی سنوار در آن حاضر شدند و نه تنها سرمایه عمر را از دست ندادند بلکه سودهایی بردند غیر قابل توصیف که هنوز زبانی برای توصیف آن که بتواند به آن سودها اشاره کند، گشوده نشده.

### تو کز سرایِ طبیعت نمی‌روی بیرون      کجا به کویِ طریقت گذر توانی کرد

آری! این مشکل خود ما می‌باشد که نمی‌توانیم در نسبتی حاضر شویم که آن شهیدان عزیز حاضر شدند، نسبتی که آن‌ها با «حق» در مقابل «باطل» داشتند، هنوز در محدودهٔ محاسبات دنیا و دنیاداران هستیم و گمان داریم باید در همین نظمی که جهان استکباری تنظیم کرده است خود را معنا کنیم. این جا است که معنای عشق را به صورتی که جبهه مقاومت درک می‌کند نمی‌یابیم در نتیجه ما را به کوی طریقت که تاریخ گشوده‌ای است غیر از تاریخ سیطره استکبار، راهی نیست و این در این زمانه بزرگ‌ترین محرومیت است. محرومیت از حضوری که شهید سنوار با اولین سنگی که به سوی مزدوران صهیونیسم پرتاب کرد، در خود یافت و متوجه شد آن سنگ‌ها، کلماتی هستند گویاتر از هر حرفی که در آن زمان باید می‌زد. او اگرچه سال‌ها در زندان و اسارت بود، ولی گرفتار سرای

طبیعت نشد و به گفته خود در آن زندان‌های تاریک، در هر دیواری که مقابل او قد کشیده بود، پنجره‌ای را می‌دید به افق‌های دور که آزادی را نوید می‌داد. و این قاعده برای هر کسی است که با عزم حضور در تاریخی دیگر، بنای عبور از سرای طبیعت را دارد، عبور از طبیعت با ظاهر رنگارنگ دروغین‌اش که فضای مجازی و رسانه‌ها آن را تبلیغ می‌کنند.

### جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

آری! حقیقتاً جمال یار هیچ نقاب و پرده‌ای ندارد و او را نه تنها در فتح خرمشهر دیدی بلکه هر جا و هر وقت راهی در هر تاریخی به سوی حقیقت گشوده شود، اوست که چهره می‌نمایاند و مزه ایمان به خود را در «جمعه نصر» بر جان‌ها می‌چشاند. کافی است غباری که راه نظر به حضرت محبوب است را که همان خودخواهی‌ها و خودبنیادی‌ها است، فرو بنشانی تا متوجه شوی چه اندازه در قطعه، قطعه و مرحله، مرحله آن زندگی و تاریخ او حاضر است و این مهم‌ترین نکته در درک توحید و حاضر شدن در ایمان است.

### بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد

در راستای نظر به حضور حضرت محبوب در هر جا و هر چیز و برای رسیدن به ذوق حضور و حضور دل و همراه شدن با اراده الهی، کافی است متوجه اهل نظر شویم؛ آنانی که با شخصیت و گفتار و حرکات‌شان اشاره به حقیقتی می‌کنند که در حال طلوع است و در این زمانه حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» بود که نشان دادند ما کجا هستیم و به کدام سو باید جلو برویم، امری که بسیجیان به خوبی متوجه اشارات او که از تبار اهل نظر بود شدند و ره صد ساله را یک شبه طی کردند.

### ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی طمع مدار که کار دگر توانی کرد

کافی است انسان بر راهی که باید طی کند، پایدار باشد و متوجه باشد او را همان حضور که لب معشوق و جام می‌است کافی است از آن جهت که در آن حضور همه آنچه شایسته است، حاضر است. پس او را به کار دیگر و طمع به امر دیگر چرا؟ آن‌طور که اهل دنیا گرفتار انواع کثرات می‌شوند و آنچه را که به طور طبیعی برایشان پیش آمده پس می‌زنند و بر سرگردانی خود می‌افزایند، غافل از آن که آنان باید در پی نور هدایت باشند. و در این رابطه جناب حافظ به خود چنین متذکر می‌شوند.

### دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی چو شمع، خنده‌زنان ترک سر توانی کرد

هان ای دل! متوجه باش آنچنان نور هدایت به سوی رحمت و اسعه حضرت محبوب عظیم است و آنچنان حاضر شدن در فقر الی الله و گدایی در میخانه اُنس طرفه اکسیری است که اگر متوجه آن شوی و جان تو آن را بیابد، دیگر هیچ چیز برای آن جایی ندارد تا آن جایی که مانند شهدا شمع گونه ترک سرخواهی کرد و تو می‌مانی و آن اُنسی که هیچ چیز نیست مگر اُنس، مگر توجه به عین ربط بودن در معرض تجلیات دائمی حضرت محبوب و هر روز شدنی شدیدتر از شدنی دیروزین.

### گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ به شاهراه حقیقت گذر توانی کرد

و این است آن نصیحت شاهانه که در بیت اول غزل از نظر به «سر جام جم» آغاز کرد و در بیت دهم به آگهی به نور هدایت ختم نمود، حال می‌فرماید با پذیرفتن چنین نصیحتی که اولاً: حضوری بود به رسم بندگی و ثانیاً: در خدمت او چو نسیم سحر بودن،

نصیحتی است که با پذیرفتن آن، گذرکردن به شاهراه حقیقت است و گشوده شدن همه پنجره‌هایی که به سوی افق آینده تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی مقابل انسان باز شده است.

والسلام